درنگ

این زن که در برابرم ایستاده یک ساعت شنی نیست؟

نگاهی به مجموعه شعر «کوهستان» اثر علی حسینی

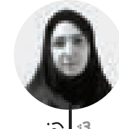

زهرا گریزبا
شاعر

می‌توانی بیایی
و بر شانه‌هایم
لاله‌های واژگون بکاری
بس که بکر و کوهستانی هستم.

«کوهستان» مجموعه شعر علی حسینی است که در ۱۱۲ صفحه توسط نشر چشمه چاپ شده است. علی حسینی شاعر لحظه‌های شاعرانه‌ای است که برایش همواره توأم با عشق و دلتنگی است، لحظه‌هایی از زندگی انسان امروز که شاعر سعی دارد آن‌ها را ماندگار کند. بیشتر شعرهای این مجموعه تاریخ دارند و محل سرایش آن مشخص شده است، چیزی که کمتر در مجموعه شعر شاعران مشاهده می‌شود، گویی شاعر می‌خواهد آن لحظه شاعرانه‌اش را تمام و کمال ثبت کند و هیچ‌گاه از یاد نبرد حس و حال سرایش آن را.

طبیعت گرایی و استفاده از تصویرهای منحصربه فرد و بکر از ویژگی های این مجموعه است. حسینی از تصویرهای دستمالی‌شده‌ای که در شعر بسیاری از شاعران مرسوم است بسیار اجتناب کرده و سعی کرده است ایماژهای بکر و تازه‌ای را در شعر بیافریند. امری که موجب غنای شعر می‌شود همین استفاده های زبانی و تصویری تازه است و در واقع شاعران با استفاده هنری از زبان هر بار چیزی به آن می‌افزایند که این امر موجب برجسته‌سازی زبان و حرکت رو به جلو ادبیات می‌شود.

امروز زیبایم
همان قدر که چهره در دم مرگ زیباست
و امروز تنهایم
همان قدر که باد بر بلندی‌ها تنهاست.
برف در من باریده
و ردپای گذشته را پوشانده است.
شیر هم چکه می کند
و می گوید:
کورخوانده‌ای
من هم علیه توأم
چه صدایی دارد!
چه صدایی دارد!
کارش را بلد است
با صبوری چکه می کند
و مثل وداع
طولانی و باوقار است.

علی حسینی با آشنایی‌زدایی به شعرش رنگ و بوی تازه داده و با استفاده از کارکردهای زبانی به شعرش قوت بخشیده است که این امر با تناسب معنایی و ارتباطی که شاعر در اجزای یک شعر با یک کشف شاعرانه به تصویر می کشد موجب زیبایی اثر می‌شود.

چگونه‌ای عزیزم؟
حالا که در فاصله مطمئن از منی، چگونه‌ای؟
حالا که پاسخ‌های کوتاه تو سرد است
هوای مشهد سرد است
و تگرگ دیشب
شکوفه‌ها را در نیشابور کشته است.

در بیشتر شعرهای این مجموعه با روایتی یکپارچه و منسجم روبه‌رو هستیم، روایتی که با ارجاعات درون‌متنی مخاطب را با خود همراه می کند و با یک پایان‌بندی مناسب شعر را تمام می کند. شعر «مادرم زنگ زده می گوید» یکی از نمونه‌های موفق در این زمینه است که پایان‌بندی‌اش بسیار بجا و در خدمت کلیت شعر است.

سرطان منم/ با شکستگی دماغم/ با کودکی پرآشوب و/ سی سالگی دربه‌درم/ زنگ می‌زند و می گوید/ نگرانم است/ خواب دیده/ کار نیمه‌تمام سی ساله‌ام را/ تمام کرده‌ام/ و از درخت لیمو آویزانم.

او از تشبیه‌های متداول در شعر فاصله می گیرد و در بسیاری از شعرهای این مجموعه با طرح یک پرسش بلاغی، مخاطب را با خود همراه می کند و بر جنبه عاطفی شعر می افزاید.

به من بگو
به من که فرزند گیاهان زهرآگینم
بگو چگونه پای بر خاک مرده بگذارم
و چگونه باور کنم
این زن که در برابرم ایستاده
یک ساعت شنی نیست؟
این زن
که هر بار خودش را برمی گرداند
و فرصتی دوباره به من می‌دهد.

علی حسینی با سال ها فعالیت در عرصه شعر و ادبیات اولین مجموعه شعرش را سال ۹۹ چاپ کرده و شعرهای این مجموعه را بسیار باوسواس و دقت از میان بسیاری از شعرهایش انتخاب کرده است. مجموعه شعر کوهستان نامزد جوایز ادبی متعددی شده است و در بین اهالی ادبیات به عنوان اثری درخور توجه شناخته شده است.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

● درست یا نادرست بودن فعل «می‌باشد»، همچنان برای خیلی‌ها مبهم است. می دانیم که کاربست فعل «می‌باشد» در نحو فارسی امروز روا نیست و باید به جای آن، فعل «است» به کار رود؛ زیرا «می‌باشد» و دیگر صیغه‌های «باشیدن» در گفتار عادی مردم امروز رایج نیست و زبان نوشتار، هرچه به زبان روزمرّه نزدیك تر باشد بهتر است. ضمن اینکه فعل «باشیدن» بیشتر گویای شک و احتمال و آرزو و امید است. دیگر اینکه «می‌باشد» به عنوان فعل اسنادی، هیچ تفاوتی با «است» ندارد. بنابراین، نیازی نیست که جانشین آن شود. مگر اینکه به دلیل پرهیز از تکرار زیاد «است» ناگزیر باشیم گاهی «می‌باشد» را به کار بریم.

#زین_قند_پارسی

معرفی کتاب

کُشتی عین پیچ سخت زندگیه

درباره رمان «سالتو» که «یاغی» اقتباسی از آن است

عظیم زاده

مصداق که تا دلتان بخواهد وجود دارد، اما اگر بخواهیم خیلی به عقب برنگردیم و از آنچه هنوز در خاطره ها پررنگ است بگوییم، شاید رمان «بیست‌زخم‌کاری» نوشته محمود حسینی‌زاد نمونه خوبی باشد یا حتی تراژدی «مکبث». دو اثر ادبی، که محمدحسین مهدویان، سریال «زخم‌کاری» را از روی اثر حسینی‌زاد ساخت که خودش از نمایش‌نامه مشهور شکسپیر وام گرفته است. آنچه اما اکنون آمده و جای «بیست زخم کاری» و «مکبث» را گرفته «سالتو» است؛ رمانی به قلم مهدی افروزمنش که سال ۱۳۹۵ به چاپ رسید و حالا دوباره بعد از حدود ٦ سال نامش سر زبان‌ها افتاده است. داستانِ اقتباس ها و قیاس نسخه مکتوب با آنچه روی قاب تصویر نشسته البته نکته تازه ای نیست، اما آنچه در این مجال کوتاه محل بحث است همان «سالتو» است؛ رمانی که تقابل یک بچه مفلس از دل حاشیه شهر با یک جوان متمول آن را آغاز می‌کند و جلو می‌برد. آسمان دهان باز می‌کند و او می‌افتد مقابل پای پسرک. پسرک درمانده و مهجور، اما مستعدی که بدون مربی و آقا بالاسر و اصولا چیزی به نام آموزش، کُشتی توی خونش است؛ چیزی «غم‌انگیزتر از تراژدی. لذت‌بخش‌تر از عشق های افسانه‌ای. بی‌فایده‌تر از جنگ و سودمندتر از عسل. هر زیر یک خمی، هر یک دست دودستی، هر درخت‌کنی و هر حرکتش... . هی به خودت می‌گویی امروز چقدر سریع‌ترم. امروز چندتا پله بیشتر خواهم زد. دستم را چطور نگه دارم که راحت‌تر بدل بزنم و ... .» اما این همه زور زدن و جان کندن برای چه؟ «همه فکر می‌کنند این کارها برای یک مدال است، طلا یا نقره که به دیوار بکوبی‌اش و در تاریخ ثبتت کند؛ اما نه، بزرگ‌ترین مدال‌ها را می خواهی فقط به این خاطر که به کُشتی ثابت کنی تا تهش رفته‌ای و او بیشتر و بیشتر می‌خواهد. رکوردها را می‌خواهد، طلاهای بیشتر، سکوهای بالاتر و بعدش مربی‌گری؛ باز هم شکستن رکوردها و اسطوره شدن؛ اما این هم آخرش نیست.» پول «نادر» و عشق او به کشتی، زندگی «سیاوش» را تمام و کمال متحول می‌کند؛ اما همه داستان هم روی تشک‌های کشتی و دست انداختن در سر و کول حریف نمی‌گذرد. حاشیه‌های رابطه این دو و همه داروسته نادر نیز بخشی دیگر از متن این قصه را می‌سازد؛ قصه‌ای که مشخص است سال‌ها حضور مهدی افروزمنش در جایگاه یک خبرنگار اجتماعی در خلق آن و نمایش فعل و انفعالاتی که در محیط های مختلف اجتماع می‌گذرد در آن نقش داشته است.

او که با گزارش های مطبوعاتی خود تاکنون چندین مرتبه به عنوان گزارش‌نویس برتر معرفی شده است، با خلق رمانی به نام «تاول» که دو سال پیش از «سالتو» یعنی در سال ۱۳۹۳ روانه بازار نشر شد، توانست جایزه ادبی هفت اقلیم را برای بهترین رمان سال از آن خود کند. مجموعه داستان «باران در مترو» و رمان «پشت خط» که به ترتیب در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ به چاپ رسیده دیگر آثار افروزمنش است.

ماغم‌های چغری داریم

گپ‌وگفتی با حسن متین‌راد، سراینده مجموعه «رسوب غارنشینی در ژن»

عکس: سعید گلی|شهرآرا

گفت و گو

محبوبه عظیم زاده

می‌گوید: «اون اوایل که تکلیفم معلوم نبود چندتایی غزل و چهارپاره هم نوشتم: دست بردار از دل من چون/ میل دارد رویه‌ام به جنون/ روزهایی ست مست بی‌نظمی/ گونه‌ها سرخ سیلی قانون/ زخم من عین مین مندرسی/ دائما چرک می‌کند به درون/ بزن و کار را تمامش کن/ فرجی نیست از ستون به ستون.» از یک جایی به بعد اما هم تکلیف روشن می‌شود و هم مسیر مشخص. روی می‌آورد به سپید گفتن و سپید نوشتن. ترجیح می‌دهد علاقه و استعدادی که در چنته دارد را بگذارد پای شعر آزاد: «حرف را یک‌بار/ باید زد/ -فقط یک بار- آن هم/ به صراحت ساچمه در سینه کبک» در نهایت، بخشی از این اشعار آزاد در قالب یک مجموعه کنار هم قرار می‌گیرد و اولین اثر حسن متین‌راد را با عنوان «رسوب غارنشینی در ژن» خلق می‌کند. او متولد سال ۱۳۵۴ در «خوسفِ» خراسان جنوبی است. از سال ۱۳۷۲ اما ساکن مشهد می‌شود و حالا او را شاعر همین دیار می‌شناسند. شاعری که البته گذشته و خاطراتش را که وزنه سنگین اشعارش است، در همه این سال‌ها با خود حمل کرده، مرورشان کرده و هیچ‌جوره از آن‌ها جدا نشده است.

«رسوب غارنشینی در ژن» مرداد ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است که حالا پای صحبت‌های سراینده آن نشستیم؛ متین‌راد در این مجال از خودش گفت، از اشعارش و حال و هوای آن‌ها که رنگ‌وبوی محلات مشهد هم در آن هویداست.

● در گنبد سبز، بیست سال دهنم سوخت

اولین اقامتش در مشهد در کوچه «عیدگاه» بوده است. کارمند اداره آموزش و پرورش بوده و بیست سال نیز در «گنبد سبز» کار کرده است؛ همان جایی که گفته: «و باز دهنم سوخت/ در کوچه عیدگاه، دهنم سوخت/ در گنبد سبز، بیست سال دهنم سوخت/ با همین شعر/ دارد دهنم می‌سوزد» این سرک کشیدن به عیدگاه و گنبد سبز تا «بست نواب» و «پایین خیابان»، شاید تنها فضاهای بومی موجود در کار باشد که البته به قول خودش کم است و طبیعی است که کم است! می‌گوید: «بیشتر اِلمان‌های موجود در این اثر متعلق است به فضایی که در گذشته تجربه کرده‌ام و به شدت بر من تأثیر گذاشته است، یعنی دوران کودکی‌ام و روزهایی که در بیرجند گذرانده‌ام. دور از انتظار نیست که سهم پررنگی در اشعار من داشته باشند. زندگی در مشهد، اما همه چیز را متفاوت کرد. در همه این مدت، برخلاف اینکه ادبیات را دوست داشته‌ام، به شدت درگیر گرفتاری‌های زندگی شدم و فضایی متفاوت.»

● شعر مأمنی بود برای به تصویر کشیدن خاطرات گذشته‌ام

این تفاوت به قدری فاحش و دلتنگ کننده بوده که می‌گوید: «همه اتفاقات و تصاویر آن سال‌ها مثل یک آلبوم کنار گذاشته شده بود، اما هرچند وقت یک‌بار ورق می‌خورد و شعر بهترین جایی بود که می شد این خاطرات را مصور کرد و بازتولید.»

تورق «رسوب غارنشینی در ژن» البته خودش به خوبی مشخص می کند که نقش خاطرات و داشته های گذشته به چه میزان در این اثر پررنگ است، چه زمانی که از فضای خان و رعیتی صحبت می‌کند و چه زمانی که همراه و همجوار پدر کار می‌کرده و زندگی. جوری که شاید باید این کتاب و این شعرها را شرحِ حال شاعرش بدانیم؛ «نصف دنیا/ شخم خورده بود،/ وقتی استالین مرد/ شخم نصف زمین‌های خان/ مانده بود/ وقتی پدرم مرد.» یا «گفتم خان!/ منم/ پسر غلامرضا/ با بیشتر از نیم‌صورت پیشانی/ و حسادت به برادرهام/ که آن‌ها هم پسر غلامرضاند/ یادت هست؟ گفتی اصلا رعیت را چه به حرف!/ گاورس خرده را چه به نان!/ بخت برگشته را چه به لیلی!/ یادت هست؟ با صدای نان خشکه تشر می‌زدی/ من/ خیره به آن دم عقرب، ته کام‌ات/ و حرف‌ها/ که روی هم سوار نمی شدند/ تلنبار می شدند» متین‌راد می‌گوید: «می‌توانم ادعا کنم که بالای بیشتر از ۸۰درصد این فضاها را زیسته‌ام.»

● شعر آزاد مشهد هم متأثر از جایگاه فخیم شعر خراسان است

هرچند غالب سروده های حسن متین‌راد متأثر از تجربه‌های پیشین اوست، با این حال، ورود جدی او به این عرصه در همین مشهد رقم می‌خورد و در جوار شاعران مشهدی. خودش این‌گونه تعریف می‌کند: «ابتدای ورود به دنیای شعر تحت تأثیر جریان شعری رضا بروسان بودم؛ یعنی جریان ساده‌نویسی شعر و بیشتر متکی به خیال، حس، عاطفه، تصویر و روایت؛ اما از آنجایی که به اعتقاد من وجه تمیز شعر، زبان است، یعنی شالوده آن باید بر زبان استوار باشد، بیشتر به این سمت متمایل شدم و به تدریج نقش زبان در کارهایم پررنگ‌تر شد.» او همچنین درباره شعر و شاعری در این خطه می‌گوید: «در مشهد هنوز ریشه‌های شعر فخیم کلاسیک مخصوصا با مایه‌های سبک خراسانی وجود دارد، انگار در ژن ما خراسانی‌ها ریشه دارد. من فکر می‌کنم درباره شعر آزاد هم همین گونه است. در واقع تفاوت شعر آزاد در این دیار با شعر آزاد در نقاط دیگر کشور، در همین خاستگاه خراسانی‌اش است که رنگ و بوی دیگری به آن می‌دهد. شعر کلاسیک مشهد همیشه با توجه به ریشه‌های مستحکمی که دارد، بسیار در کشور متشخص است و جای بحث ندارد. شعر آزاد هم متأثر از این قضیه جایگاه خودش را دارد.»

در مشهد هنوز ریشه‌های شعر فخیم کلاسیک مخصوصا با مایه‌های سبک خراسانی وجود دارد، انگار در ژن ما خراسانی‌ها ریشه دارد. من فکر می‌کنم درباره شعر آزاد هم همین گونه است. در واقع تفاوت شعر آزاد در این دیار با شعر آزاد در نقاط دیگر کشور، در همین خاستگاه خراسانی‌اش است که رنگ و بوی دیگری به آن می‌دهد

● هنوز زمان چاپ اثر بعدی فرا نرسیده است

متین‌راد در بخشی دیگر از صحبت‌هایش درباره چگونگی چاپ این کتاب می‌گوید: «یک علت عمده برای چاپ رسوب غارنشینی در ژن، شاید این بود که احساس کردم باید از فضای متکی به تصویر و کشف و عاطفه فاصله بگیرم و بیشتر روی جنبه‌های ادبی و ساختار کلی شعر تمرکز کنم. درواقع من چاپ این کتاب را به عنوان پله‌ای در نظر گرفتم برای رو به جلو حرکت کردن و انجام کارهای متفاوت دیگری.» او درباره چند و چون اثر بعدی‌اش نیز می‌گوید: «فکر می کنم باید زمان آن برسد. فضایی که اکنون در آن قرار دارم، اجازه نمی‌دهد تا بخواهم کارهای تازه را در قالب یک کتاب عرضه کنم. تنها نکته‌ای که می‌توانم بگویم این است که شاید در اثر بعدی با یک مجموعه شعر به هم نزدیک‌تر روبه‌رو باشیم؛ مجموعه‌ای که اشعارش پیوستگی بیشتری داشته باشد و پراکندگی مجموعه اول را نداشته باشد. یک‌دست‌تر و با وسواس بیشتر.»

● سپیدتر، آزادتر!

او معتقد است: «شعر سپید امکاناتی را در اختیار شاعر قرار می‌دهد که در شعر کلاسیک میسر نیست. امکاناتی مثل نوع تصویرپردازی و عاطفه‌پردازی و از این مهم‌تر، نوع پرداخت به یک اندیشه که با آن شکلی که در ذهن خودم وجود دارد راحت‌تر اتفاق می‌افتد. علاوه بر این، من گمان می‌کنم قدرت مانور نیز در شعر سپید بیشتر است.» او که تجربه سرودن شعر کلاسیک را نیز دارد می‌گوید: «من چند غزل و چهارپاره هم کار کرده‌ام، در آن‌ها نیز می‌توان خلاقیت‌هایی به خرج داد، اما در نهایت قالب آن کمی شاعر را محدود می‌کند. جدا از محدودیتی که وزن ایجاد می‌کند، دیدم اگر بخواهم کار کلاسیک بگویم می‌افتم در مسیری که رایج است و زبانی که همه دارند با آن غزل می‌گویند، اما در شعر سپید این اتفاق نیفتاد. این جریان ساده نویسی که اکنون در اغلب کارها وجود دارد نتوانست مرا به سمت خود بکشاند و اتفاقا من به سرعت زاویه گرفتم و رفتم به سمتی که خودم دوست داشتم. در نتیجه چرا آدم جایی نباشد که می‌تواند احساس کند دارد کار خودش را به نحو درست‌تری انجام می دهد؟» حالا نیز بسیاری از منتقدان و مخاطبان شعرهای او، معتقدند امضای شخصی‌اش پای کارهایش خورده و اشعار سپید او کاملا قابل تمیز از اشعار دیگران است.

یادداشت

در دهه آخر صفر، حلوایی در مشهد پخت می‌شود که بسیار شبیه سمنو است

حلوا بربری؛ نماینده خرده‌فرهنگ خاوری

حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

فرهنگ کهن ایرانی، مجموعه‌ای از خرده‌فرهنگ‌ها را در خود دارد که در آیینه هرکدام می‌توان ردپایی از آیین‌های کهن ایران‌زمین را به تماشا نشست. فرهنگ «خاوری»ها یکی از همان خرده فرهنگ ها ست؛ خرده فرهنگی که ظاهرا ریشه آن به قلب خراسان، در مناطق مرکزی افغانستان می رسد. خاوری ها سده‌هاست که در اطراف مشهد و در سده اخیر به‌ویژه در فریمان ساکن هستند. خاوری‌ها درصدی از جمعیت مشهد را هم تشکیل می‌دهند و البته آداب و رسوم ویژه خود را نیز کم و بیش دارند؛ و کم و بیش توانسته‌اند این آداب و رسوم را به روزگار معاصر هم برسانند.

یکی از این آداب، نان مخصوصی بود به نام «نان بربری» که تا همین سال‌های اخیر در مشهد و به‌ویژه در منطقه طلاب، پخت می‌شد. نان بربری، با آنچه امروز به عنوان نام بربری شناخته می‌شود، فرق داشت. نانی که امروز در مشهد به عنوان نان بربری می شناسیم، پیش از این ها با عنوان «نان فری» شناخته می شد. نان بربری اما نانی بود بزرگ؛ حتی از نان سنگگ هم بزرگ‌تر. تنور نان بربری، بر عکس دیگر تنورهای معمول، در زمین قرار داشت و شاطر نان بربری، به طرز خطرناکی، برای پخت نان، ناچار بود در تنور، خم شود...

خاوری ها، برگرفته از فرهنگ کهن ایرانی، کلوچه‌ای هم می پزند که ویژه مناسبت های مذهبی است و از نوروز گرفته تا ایام چراغ و برات، پخت می‌شود. این کلوچه «بُسراق» نام دارد و کم‌وبیش، شبیه «نان روغنی» است که در سرتاسر خراسان به‌ویژه در آیین‌های سوگواری تهیه می‌شود. بسراق، در ایران غربی با عنوان «برساق» پخت می شود و نشان می‌دهد که دو سر این گستره وسیع، ارتباط پیوسته‌ای با یکدیگر داشته و دارند. عظمت این پیوستگی وقتی بیشتر معلوم می‌شود که بدانیم، خاوری‌ها حلوایی هم دارند که بسیار بسیار شبیه سمنو است. «حلوا بربری» بیشتر از هر وقت دیگر، در دهه آخر صفر پخت می‌شود؛ نیز در ایام عزای حضرت صدیقه اطهر^(س) و در ایام عزای حضرت زینب^(س).

حلوا بربری هم مثل سمنو، یک حلوای زنانه است و درست مثل سمنو از جوانه گندم تهیه می‌شود. در این سال‌ها البته خانم‌های خاوری، حلوا را با آرد جوانه گندم می‌پزند. حلوا بربری، سفت‌تر از سمنو است و البته روغن هم دارد و گاهی هم بنا به ذائقه، شکر هم روی آن پاشیده می‌شود. حلوا بربری ماندگاری بسیار بالایی دارد و حتی بیشتر از یک سال هم می‌شود آن را در محیط مناسب، نگه داشت.

حلوا بربری، جزئی از فرهنگ خاوری و جزئی از فرهنگ مشهدی است. خاوری‌ها باید همت کنند و این حلوا را که می‌تواند نماینده مناسبی برای فرهنگشان باشد، بیشتر معرفی کنند و بشناسانند.